

ایران از منابع عظیم نفت و گاز و همچنین اتکاء به بنیان‌های ایدئولوژیک سیاست خارجی، بر آن است که رهبران ایران هیچ نیازی به برنامه هسته‌ای ندارند و هدف، تنها تولید سلاح هسته‌ای برای اهداف تهاجمی یا تثبیت بازدارندگی است.

در اینجا به‌خوبی می‌توان تضاد بین ساختار روابط بین‌الملل و واقعیت سیاست بین‌الملل را مشاهده کرد. با یاری گرفتن از دیدگاه مورگنتا باید گفت، در عرصه بین‌المللی شایسته است که بگوییم ساختار روابط بین‌الملل (آنگونه که در رویه‌های حقوقی و نهادهای بین‌المللی بازتاب یافته است) در بیشتر موارد در تعارض با واقعیت سیاست بین‌الملل قرار می‌گیرد و در سطحی گسترده‌تر فاقد ارتباط با واقعیت است. ساختار روابط بین‌الملل، حاکمیت و تساوی حقوقی همه دولت‌ها را به رسمیت می‌شناسد. بنابراین بر اساس این ساختار، ایران، حق برخورداری از برنامه هسته‌ای و توسعه آن را دارد. اما واقعیت سیاست بین‌الملل، در سیطره اصل عدم تساوی دولت‌ها است. در اینجا نه رویه‌های حقوقی و ترتیبات نهادهای بلکه اصل قدرت، تعیین‌کننده است. در واقعیت سیاست بین‌الملل، این قدرت است که قانون را وضع می‌کند. این امر به‌ویژه در مواجهه قدرت‌های بزرگ با قدرت‌های میانه یا کوچک، وضوح بیشتری می‌یابد. غرب با برخورداری از قدرت دستوری (توان اقتصادی، نظامی و سیاسی) در کنار قدرت ساختاری و نهادی، برنامه هسته‌ای ایران را تهدیدی علیه امنیت و صلح بین‌المللی معرفی کرده و از این مسیر، توسل به هر ابزاری از جمله نیروی نظامی را برای جلوگیری از این برنامه‌مشروع می‌داند.

واضح است که تا زمان غلبه واقعیت سیاست بین‌الملل بر ساختار روابط بین‌الملل در مناسبات دولت‌ها، امکان پذیرش برنامه‌هسته‌ای ایران از سوی غرب به‌عنوان برنامه‌ای صلح‌آمیز و حقوقی وجود ندارد. در چنین شرایطی تصمیم‌گیرندگان ایران باید احتمال اقدام نظامی به عنوان گزینه‌ای ممکن را در نظر می‌گرفتند. به نظر می‌رسد غفلت از این دوگانگی و یا نابسندگی شناخت از آن سبب شد تا تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران، امکان حل اختلاف از مسیر مذاکره و توافق را ممکن تلقی کنند؛ در حالی که با نگاهی عمیق به منطق و پیامدهای این دوپارادایم متضاد، به‌خوبی می‌توان دریافت که حتی توافقی همچون برجام نیز یک امر موقت و سست‌بنیان بوده که تنها برای دوره‌ای کوتاه و به اقتضای واقعیت‌های حاکم بر مناسبات قدرت طراحی شده بود. بر این اساس، باید گفت حتی اگر اکنون به جای دونالد ترامپ، باراک اوباما در کاخ سفید حضور داشت، امکان اقدام نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران به جای توافق، احتمالی قوی‌تر بود. این بحث همچنان وجوه دیگری دارد اما در اینجا به اقتضای مجال مقاله باید از آن صرف‌نظر کنیم و به سایر موارد بپردازیم.

۲
تأکید بر عاملیت انگیزه‌ها به جای در نظر داشت مناسبات قدرت
جمهوری اسلامی ایران برای تبیین ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای خود همواره بر عواملی همچون فرهنگ استراتژیک، فقدان انگیزه‌های توسعه‌طلبانه، فقدان صاعقه‌های تهاجمی و نیت صلح‌طلبانه تأکید کرده است. به بیانی دیگر جمهوری اسلامی ایران با یادآوری گذشته ایران و تاریخ صلح‌دوستی این کشور همواره کوشیده تا به کشورهای منطقه نشان دهد که هیچ قصدی برای استفاده از برنامه هسته‌ای در راستای توسعه‌طلبی نظامی ندارد و تاریخ را برای اثبات این ادعا به شهادت گرفته است. هیچ تردیدی در نیت صلح‌طلبانه تاریخی ایران وجود ندارد. فرهنگ استراتژیک ایران هیچ‌گاه بر انگیزه‌هایی جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبی استوار نبوده است. شاید رهبران بسیاری از کشورهای منطقه نیز به صدق ادعای ایران باور داشته باشند؛ اما پرسش این است که چرا علی‌رغم اقرار به این واقعیت، شاید نه در ظاهر که در خفا با ادعاهای غرب و ضرورت برخورد با ایران همنوایی می‌کنند؟ پاسخ را باید در این واقعیت جست‌وجو کرد که سیر تکوین نظام بین‌الملل معاصر به‌گونه‌ای بوده است که رهبران در غالب موارد، سیاست‌های دولت‌های دیگر را نه بر اساس انگیزه‌ها بلکه بر اساس توانمندی‌ها قضاوت می‌کنند و بدان پاسخ می‌دهند. رهبران کشورهای منطقه، دستگاه تحلیلی خود را در برخورد با ایران بر پویایی‌های قدرت سامان می‌دهند و نه انگیزه‌های اعلامی. به بیان دیگر آنها با نگریرستن به واقعیت‌های سیاست بین‌الملل از دریچه مناسبات قدرت، انگیزه‌ها را در بهترین شکل ممکن آنها، پوششی برای اهداف توسعه‌طلبانه تفسیر می‌کنند، این امر سبب شده است تا تمامی کوشش‌های جمهوری اسلامی ایران برای تضمین دهی به دولت‌های منطقه با مانعی جدی مواجه شود. فراموش نکنیم که این واقعیت محصول تاریخ‌شکل‌گیری نظام بین‌الملل بر اساس دولت‌های حاکمه‌ای است که امنیت و بقا را مهمترین هدف خود می‌دانند و برای تضمین آن نه انگیزه که توانمندی رقبا را در نظر می‌گیرند. تضاد در نگاه ایران در بنیان نهادن مبانی سیاست خارجی خود بر انگیزه‌های اعلامی و نگاه کشورهای منطقه و غرب بر مناسبات قدرت، سبب شده است تا ضرورت برخورد با جمهوری اسلامی ایران به هدفی توجیه‌پذیر برای این کشورها تبدیل شود. واقعیتی که باید در تمامی تعاملات بدان توجه کرد.

۳
شناختی سیاست‌زده از ماهیت حقیقی تحول در سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل:
از دیگر انگاره‌هایی که در اثر تکرار از سوی برخی تحلیل‌گران و

با استناد به منابع انتقادی و غالباً چپ در عرصه سیاست داخلی ایران تثبیت شده است باور به امری است که شتابزده آن را «افول قدرت آمریکا و غرب» می‌نامند. این دسته از تحلیل‌گران و اساتید، با شاهد گرفتن تحولات اخیر در عرصه روابط بین‌الملل به‌ویژه سربرآوردن چین در مقام قدرتی بزرگ و در سطحی دیگر اتکاء به برخی تحولات از جمله بحران‌های مالی در کشورهای غربی و به‌طور خاص آمریکا، شتابزده و در بیشتر موارد به سبب انگیزه‌های سیاسی و شخصی، افول قدرت آمریکا را به عنوان واقعیتی بازگشت‌ناپذیر وعده می‌دهند و اینکه مرکز قدرت در حال انتقال از غرب به شرق است. این تحلیل‌گران بی‌آنکه به جزئیات دقیق مفهوم قدرت در سیاست بین‌الملل، ماهیت انتقال قدرت، مفهوم تحول در نظم جهانی، پیامدهای این تحول و دلالت‌های آن بر جمهوری اسلامی ایران بپردازند با کلی‌گویی‌های بی‌مبنا، معتقدند دیگر بنای قدرت آمریکا و غرب فرو ریخته است و به زودی این کشور‌ها به کنشگرانی در جه دوم در نظام بین‌الملل تبدیل می‌شوند. طرفه آنکه یکی از حامیان این دیدگاه که از تحلیل‌گران ثابت رسانه ملی و استاد دانشگاه مطالعات جهان است و بی‌آنکه اساساً علم سیاست خوانده باشد، در اظهارنظری محیرالعقول مدعی شده بود که در سال‌های آتی، در اثر افول قدرت، آمریکا به کشوری هم‌سطح اسپانیا نزول پیدا خواهد کرد [کذا] و از آنجایی که جمهوری اسلامی ایران با اسپانیا مشکلی ندارد با آمریکا نیز مشکلی نخواهد داشت.

واضح است که تا زمان غلبه واقعیت سیاست بین‌الملل بر ساختار روابط بین‌الملل در مناسبات دولت‌ها، امکان پذیرش برنامه‌هسته‌ای ایران از سوی غرب به‌عنوان برنامه‌ای صلح‌آمیز و حقوقی وجود ندارد.

در چنین شرایطی تصمیم‌گیرندگان ایران باید احتمال اقدام نظامی به عنوان گزینه‌ای ممکن را در نظر می‌گرفتند. به نظر می‌رسد غفلت از این دوگانگی و یا نابسندگی شناخت از آن سبب شد تا تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران، امکان حل اختلاف از مسیر مذاکره و توافق را ممکن تلقی کنند؛ در حالی که با نگاهی عمیق به منطق و پیامدهای این دوپارادایم متضاد، به‌خوبی می‌توان دریافت که حتی توافقی همچون برجام نیز یک امر موقت و سست‌بنیان بوده که تنها برای دوره‌ای کوتاه و به اقتضای واقعیت‌های حاکم بر مناسبات قدرت طراحی شده بود. بر این اساس، باید گفت حتی اگر اکنون به جای دونالد ترامپ، باراک اوباما در کاخ سفید حضور داشت، امکان اقدام نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران به جای توافق، احتمالی قوی‌تر بود. این بحث همچنان وجوه دیگری دارد اما در اینجا به اقتضای مجال مقاله باید از آن صرف‌نظر کنیم و به سایر موارد بپردازیم.

۴
نابسندگی درک مناسبات قدرت‌های بزرگ:
اینکه در اثر زوال قدرت آمریکا اکنون نظام بین‌الملل دوران گذار را تجربه می‌کند و در این دوران، مناسبات قدرت‌های بزرگ دست‌خوش دگرگونی ژرف شده است به‌گونه‌ای که چین و روسیه برای مقابله با آمریکا در صدد یافتن متحدانی دائمی هستند و بلوک جدیدی را در نظم جهانی شکل داده‌اند، از دیگر انگاره‌هایی بود که در فضای ذهنی نخبگان سیاسی ایران شکل گرفته بود. بر اساس این انگاره، چین، روسیه و سایر کشور‌هایی که در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای یا بریکس عضویت دارند، در پی درافکندن طرحی نو در نظام بین‌الملل هستند و برای نیل بدین مقصود برآندند با هرگونه برتری طلبی ایالات متحده آمریکا و متحدان این کشور مقابله کنند. ضرورت یافتن متحدانی در بلوک جدید قدرت، سبب شکل‌گیری مناسبات پایدار امنیتی، نظامی و اقتصادی خواهد شد و از این طریق، مسیر توسل آمریکا به ابزار نظامی سد می‌شود. در چنین شرایطی، آمریکا نمی‌تواند برای دستیابی به منافع و اهداف خود در منطقه خاورمیانه از قدرت نظامی بهره‌گیرد چراکه با مخالفت و مهم‌تر از آن مقابله جویی چین، روسیه، ایران و سایر متحدان بلوک جدید قدرت مواجهه خواهد شد.

تثبیت این انگاره در بین برخی از نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران سبب شده بود تا امکان انتخاب گزینه نظامی از سوی آمریکا برای هدف قراردادن برنامه هسته‌ای ایران، ناممکن تصور شود. حملات اخیر اسرائیل و آمریکا به ایران و واکنش کشور‌هایی مانند چین و روسیه نشان داد که این انگاره تا چه حد از واقعیت‌های نظام بین‌الملل فاصله دارد. چین و روسیه تنها به محکومیت اعلامی حملات بسنده کردند و هیچ اقدام عملی برای مقابله با تجاوز اسرائیل و آمریکا انجام نشد.

با استناد به منابع انتقادی و غالباً چپ در عرصه سیاست داخلی ایران تثبیت شده است باور به امری است که شتابزده آن را «افول قدرت آمریکا و غرب» می‌نامند. این دسته از تحلیل‌گران و اساتید، با شاهد گرفتن تحولات اخیر در عرصه روابط بین‌الملل به‌ویژه سربرآوردن چین در مقام قدرتی بزرگ و در سطحی دیگر اتکاء به برخی تحولات از جمله بحران‌های مالی در کشورهای غربی و به‌طور خاص آمریکا، شتابزده و در بیشتر موارد به سبب انگیزه‌های سیاسی و شخصی، افول قدرت آمریکا را به عنوان واقعیتی بازگشت‌ناپذیر وعده می‌دهند و اینکه مرکز قدرت در حال انتقال از غرب به شرق است. این تحلیل‌گران بی‌آنکه به جزئیات دقیق مفهوم قدرت در سیاست بین‌الملل، ماهیت انتقال قدرت، مفهوم تحول در نظم جهانی، پیامدهای این تحول و دلالت‌های آن بر جمهوری اسلامی ایران بپردازند با کلی‌گویی‌های بی‌مبنا، معتقدند دیگر بنای قدرت آمریکا و غرب فرو ریخته است و به زودی این کشور‌ها به کنشگرانی در جه دوم در نظام بین‌الملل تبدیل می‌شوند. طرفه آنکه یکی از حامیان این دیدگاه که از تحلیل‌گران ثابت رسانه ملی و استاد دانشگاه مطالعات جهان است و بی‌آنکه اساساً علم سیاست خوانده باشد، در اظهارنظری محیرالعقول مدعی شده بود که در سال‌های آتی، در اثر افول قدرت، آمریکا به کشوری هم‌سطح اسپانیا نزول پیدا خواهد کرد [کذا] و از آنجایی که جمهوری اسلامی ایران با اسپانیا مشکلی ندارد با آمریکا نیز مشکلی نخواهد داشت.

روشن است که طرح‌ریزی استراتژی کلان کشور در منطقه و نظام بین‌الملل بر بنیان چنین استدلال‌های لرزان و بی‌بنیانی چه پیامدهای نامطلوبی خواهد داشت. از کوزه چنین اندیشه‌های خام‌دستانه و غرض‌ورزانه‌ای جز بی‌تدبیری و انحراف از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل چیزی برون نخواهد تراوید. تردیدی نیست که قدرت آمریکا در مقایسه به دوران جنگ سرد، افول بی‌سابقه‌ای را تجربه کرده است. نمی‌توان قدرت‌یابی چین را به عنوان واقعیتی مسلم انکار کرد. تحول در نظم جهانی نیز امری پیوسته و همیشگی است اما مهم درک سرشت حقیقی این تحول و پیامدهای آن بر بنیان‌هایی عینی و قابل اتکاء است. باید پذیرفت که نظم بین‌المللی معاصر آنچنان قاعده‌مند و نهادینه شده است که تحول در نحوه توزیع قدرت، بنیادهای نهادی و ساختاری آن را به یکباره تغییر نخواهد داد. اکنون سخن از تحول «تکاملی» به نظم جهانی و نه گسست یکباره از نظم پیشین است. این بحث پیچیده‌تر و دامن‌گسترده‌تر از آن است که بتوان در اینجا به تمامی ابعاد آن پرداخت. تنها همین قدر می‌توان گفت که تحول قدرت در نظام بین‌الملل معاصر، گسستی یکسره از نظم پیشین نیست. ظهور چین در مقام قدرتی بزرگ، موازنه قدرت جدیدی را پدیدار خواهد کرد که در آن مناسبات پکن با آمریکا بر اساس آن بازخوانی خواهد شد. اینکه چنین تحولی را تبدیل آمریکا و غرب به کنشگری در جه دوم تفسیر کنیم، طوره عقل و خلاف سنت مآلوف سیاست‌دانی است.

طرح ایده تحریف‌شده و خام‌اندیشانه‌ای همچون افول غرب و آمریکا سبب شد تا برخی تصمیم‌گیرندگان در جمهوری اسلامی ایران، توان آمریکا برای اقدام نظامی علیه ایران را نادیده بگیرند و آن را ناممکن تفسیر کنند.

۵
نابسندگی درک مناسبات قدرت‌های بزرگ:
اینکه در اثر زوال قدرت آمریکا اکنون نظام بین‌الملل دوران گذار را تجربه می‌کند و در این دوران، مناسبات قدرت‌های بزرگ دست‌خوش دگرگونی ژرف شده است به‌گونه‌ای که چین و روسیه برای مقابله با آمریکا در صدد یافتن متحدانی دائمی هستند و بلوک جدیدی را در نظم جهانی شکل داده‌اند، از دیگر انگاره‌هایی بود که در فضای ذهنی نخبگان سیاسی ایران شکل گرفته بود. بر اساس این انگاره، چین، روسیه و سایر کشور‌هایی که در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای یا بریکس عضویت دارند، در پی درافکندن طرحی نو در نظام بین‌الملل هستند و برای نیل بدین مقصود برآندند با هرگونه برتری طلبی ایالات متحده آمریکا و متحدان این کشور مقابله کنند. ضرورت یافتن متحدانی در بلوک جدید قدرت، سبب شکل‌گیری مناسبات پایدار امنیتی، نظامی و اقتصادی خواهد شد و از این طریق، مسیر توسل آمریکا به ابزار نظامی سد می‌شود. در چنین شرایطی، آمریکا نمی‌تواند برای دستیابی به منافع و اهداف خود در منطقه خاورمیانه از قدرت نظامی بهره‌گیرد چراکه با مخالفت و مهم‌تر از آن مقابله جویی چین، روسیه، ایران و سایر متحدان بلوک جدید قدرت مواجهه خواهد شد.

تثبیت این انگاره در بین برخی از نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران سبب شده بود تا امکان انتخاب گزینه نظامی از سوی آمریکا برای هدف قراردادن برنامه هسته‌ای ایران، ناممکن تصور شود. حملات اخیر اسرائیل و آمریکا به ایران و واکنش کشور‌هایی مانند چین و روسیه نشان داد که این انگاره تا چه حد از واقعیت‌های نظام بین‌الملل فاصله دارد. چین و روسیه تنها به محکومیت اعلامی حملات بسنده کردند و هیچ اقدام عملی برای مقابله با تجاوز اسرائیل و آمریکا انجام نشد.

۵
تمایز میان اولویت بلندمدت و تهدید فوری:
با بررسی اسناد امنیت ملی و استراتژی کلان آمریکا به درستی می‌توان تمرکز این کشور برای مقابله با قدرت‌یابی چین به عنوان اولویت اصلی واشنگتن را استخراج کرد. آمریکا

پنجشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۴
شماره ۸۴۷
www.hammihanonline.ir

با پذیرش شکست سیاست تعامل با چین و با طرح ایده «چرخش به شرق» از زمان ریاست جمهوری باراک اوباما، مسیر مقابله جویی و سد نفوذ در برابر پکن را به عنوان نخستین اولویت خود تعیین کرده است. ورود به دور جدید رقابت قدرت‌های بزرگ سبب شده است تا آمریکا توان خود را بیش از همه بر تضعیف قدرت‌یابی چین، متمرکز کند.

ایین تغییر اولویت در استراتژی کلان آمریکا، برخی از نخبگان و تحلیل‌گران سیاسی در جمهوری اسلامی ایران را بدین نتیجه‌گیری رهنمون کرد که خاورمیانه دیگر مانند گذشته برای آمریکا ارزش استراتژیک ندارد و واشنگتن در پی خروج از این منطقه است. بر این اساس، آمریکا بر آن است تا از هرگونه مداخله‌ای در خاورمیانه به‌ویژه مداخله نظامی اجتناب کند. تقبیح حملات به افغانستان و عراق در قالب ایده «جنگ‌های بی‌فرجام» در عرصه سیاسی آمریکا و ضرورت خودداری از تکرار چنین سیاستی، سبب شده بود تا احتمال ورود آمریکا به جنگی دیگر در خاورمیانه امری بعید تصور شود. افزون بر این و در سطحی دیگر، تمرکز بر تحول سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در حزب جمهوری خواه و بسط این ایده که جمهوری خواهان با فاصله گرفتن از آموزه‌های ریگان‌سیسم و نوحافظه‌کاری جورج بوش پسر، در صدد بازگشت به قسمی انزوآگرایی و با الگوی مدیریت قدرت‌های بزرگ کیسینجر-نیکسون هستند، احتمال هرگونه اقدام نظامی دیگری از سوی آمریکا در خاورمیانه را یکسره رد می‌کرد.

گرچه چنین تفسیرهایی از تغییر اولویت‌های آمریکا و تحول در آموزه‌های سیاست خارجی این کشور، بی‌تردید بهره‌ای از حقیقت را دارند اما آنچه محل غفلت قرار گرفته است، اثرگذاری پویایی‌های داخلی منطقه خاورمیانه بر اولویت رقابت آمریکا با چین و همچنین تغییر الگوی مداخله نظامی آمریکا است. آنچه حامیان ایده خروج آمریکا از خاورمیانه بدان توجه ندارند این واقعیت است که بر خلاف نگاه ساختاری آنان، در نظام بین‌الملل، گاه پویایی‌های درون-منطقه‌ای اولویت کلان قدرت بزرگ را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در خاورمیانه، کنشگرانی که حامیان حضور پایدار آمریکا در این منطقه هستند با آگاهی از تمرکز آمریکا بر چین و شرق آسیا، بر آن شدند تا با تغییراتی در سیاست خارجی خود، به حضور آمریکا در منطقه تداوم بخشند. کشورهایی مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر با درانداختن طرح‌هایی برای توسعه فناوری‌های نوین و موجودیتی چون اسرائیل با امنیتی‌سازی سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران و ضرورت مقابله با آن، آمریکا را به ادامه حضور در منطقه ترغیب کردند. بسط همکاری‌های تجاری و فناوریانه عربستان سعودی و امارات متحده عربی با چین، آمریکا را بر آن داشت تا با هدف محدودکردن نفوذ پکن در خاورمیانه، باردیگر تعهدات امنیتی خود به کشورهای منطقه را احیاء کند. به نظر می‌رسد بر خلاف ایده کاهش ارزش استراتژیک خاورمیانه در استراتژی کلان آمریکا و یا خروج این کشور از منطقه، آنچه اکنون در جریان است تداول حضور واشنگتن و کوشش برای شکل‌دهی به یک نظم جدید امنیتی در منطقه است. طرح ایده تغییر چهره منطقه خاورمیانه و مفهوم خاورمیانه جدید، حضور و مداخله نظامی آمریکا در صورت نیاز را ضروری کرده است. نکته مهم دیگری که باید بدان توجه داشت این است که اقدامات نظامی اسرائیل پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و دستاوردهایی که این رژیم مدعی دستیابی بدان‌ها است، آمریکا را به بازبینی استراتژی نظامی تشویق کرده است.

پنج انگاره‌ای که در بالا بدان‌ها پرداختیم را می‌توان مهمترین «موانع معرفتی» تلقی کرد که سبب شدند تا برخی نخبگان و تحلیل‌گران ایران، امکان مداخله یا همراهی نظامی آمریکا علیه برنامه هسته‌ای ایران را ناممکن تصور کنند. تثبیت این انگاره‌ها، تصمیم‌گیرندگان در جمهوری اسلامی ایران را بدین نتیجه‌گیری رسانده بود که از آنجایی که آمریکا اراده‌ای برای حمله نظامی ندارد و اسرائیل نیز بدون مجوز آمریکادست به چنین حمله‌ای نخواهد زد، در نتیجه حل مسئله هسته‌ای تنها از مسیر مذاکره و توافق انجام خواهد شد و برای توافق جایگزین دیگری وجود ندارد.

در کنار این انگاره‌های تثبیت شده، برخی پیش‌بینی‌ها و طرح‌ریزی اولویت‌ها بر اساس آن‌ها، سبب شد تا جهت‌گیری سیاست خارجی ایران با چالش‌هایی جدی مواجه شود. بنیان نهادن اولویت‌های سیاست خارجی بر متغیرهایی که در کنترل جمهوری اسلامی ایران نبودند، سبب غافلگیری و فقدان برنامه‌ریزی برای مواجهه با شرایط جدید شد. به عنوان مثال یکی از ایده‌های اصلی حامیان برجام و تداوم آن، پیش‌بینی پیروزی هیلاری کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ و عدم تصور ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید بود. متغیری که به هیچ‌وجه در اختیار ایران قرار نداشت. افزون بر این، حامیان برجام با پیش‌بینی عدم همراهی اروپا بر این تصور بودند که حتی در صورت خروج آمریکا از این توافق، همچنان می‌توان از آن منتفع شد. کوشش برای تنش‌آفرینی در روابط آمریکا و اسرائیل و جلوگیری از امکان سربرآوردن یک رویکرد واحد در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران و به طور خاص درباره برنامه هسته‌ای، از دیگر مواردی بود که نشان از نابسندگی شناخت از ماهیت حقیقی روابط آمریکا و اسرائیل و سرمایه‌گذاری بر متغیر کنترل ناپذیر داشت. در مقاله بعدی با تمهید و تفصیل بیشتر به این موارد خواهیم پرداخت.

دیپلمات‌ها



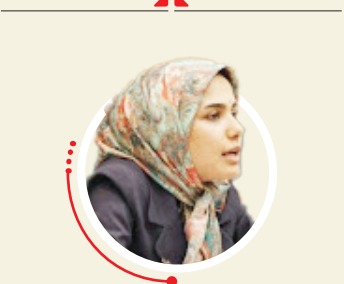
محکومیت تهدید تأسیسات هسته‌ای ایران

سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه با محکومیت اظهارات اخیر دونالد ترامپ رئیس‌جمهوری آمریکا گفت: «تهدیدهای دائمی علیه ایران مبنی بر انجام حملات جدید موشکی و بمباران تأسیسات هسته‌ای این کشور، نگرانی‌های جدی ایجاد کرده است.» ماریا زاخارووا در نشست خبری افزود: «این سخنان تحت پوشش نگرانی ساختگی درباره عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای مطرح می‌شوند.» وی خاطرنشان کرد: «بمباران تأسیسات هسته‌ای نباید به یک اتفاق رایج و روال معمول بین‌المللی تبدیل شود.» سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه هشدار داد: «بمباران تأسیسات اتمی، قابل توجهی نیست و خطرات فاجعه‌بار ناشی از آن را نمی‌توان نادیده گرفت.» زاخارووا با تأکید بر اینکه «هرگونه تهدید به حمله به تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز ایران محکوم است»، گفت: «طرف روسی هرگونه درخواست برای حمله نظامی را برای از بین بردن سوءتفاهم‌ها و پیش‌دوری‌ها در مورد برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز در جمهوری اسلامی ایران به شدت محکوم می‌کند.» وی افزود: «موضع ما در اینجا کاملاً واضح و ثابت است. ما بارها در مورد مخرب بودن ماجراجویی‌های نظامی که تهدیدی برای ثبات و امنیت در خاورمیانه هستند، هشدار داده ایم.»



سفر وزیر خارجه به دوشنبه

وزیر امور خارجه ایران با همتای تاجیکستانی خود و نیز رئیس جمهور تاجیکستان دیدار و گفت‌وگو کرد. سیدعباس عراقچی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با سراج‌الدین مهرالدین، وزیر خارجه تاجیکستان دیدار و درباره مهم‌ترین موضوعات دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی گفت‌وگو کرد. عراقچی پیش از این دیدار نیز با امامعلی رحمان، رئیس جمهور تاجیکستان دیدار و گفت‌وگو کرده بود. وزیر امور خارجه باامداد دیروز چهارشنبه هشتم مرداد با بدرقه نظام‌الدین زاهدی سفیر تاجیکستان در ایران، تهران را به مقصد دوشنبه پایتخت تاجیکستان ترک کرد.



عربستان اولین گروه صیادهای ایرانی را آزاد کرد

با پیگیری‌های سفارت جمهوری اسلامی ایران در عربستان، سرانجام ۱۲ نفر از صیادان ایرانی که به محدوده آب‌های سرزمینی عربستان وارد شده بودند، بعد از انجام تشریفات قانونی آزاد و به ایران بازگشتند. آزادی ۱۵ نفر دیگر از صیادان هموطن که به همین دلیل در عربستان در بازداشت به سر می‌برد نیز در دستور کار سفارت قرار دارد. نجمه قائدی زاده رئیس‌نماینده‌گی وزارت امور خارجه در استان بوشهر روز سه‌شنبه از آزادی این صیادان خبر داد و گفت: «پس از رسیدن این صیادان به محدوده آب‌های استان بوشهر و برقراری تماس با مرزبانان، هماهنگی‌های لازم برای بازگشت آن‌ها به خانه و کاشانه انجام شد و اکنون در کنار خانواده‌های خود هستند. برخی از صیادان و ملوانان به دلیل تجاوز ناخواسته به مرزهای آبی کشورهای همسایه بازداشت می‌شوند.» رئیس‌نماینده‌گی وزارت امور خارجه در استان بوشهر گفت: «در مواردی این افراد برای صید بیشتر وارد آب‌های عربستان شده و مرتکب تخلف مرزی (شبه‌جرم) و تجاوز سرزمینی می‌شوند که در نتیجه توسط نیروهای آن کشور دستگیر می‌شوند.»